

آقای تنبل



آقای تنبل به خودش قول داده بود که شیر دستشویی را درست کند. شیر آب از نیمه شب به جای چک چک، فیش فیش بدی می کرد. آفتاب وسط اتاق بود که صدای ساعت دیواری در آمد: دنگ دنگ

آقای تنبل به خودش قول داده بود که شیر دستشویی را درست کند. شیر آب از نیمه شب به جای چک چک، فیش فیش بدی می کرد. آفتاب وسط اتاق بود که صدای ساعت دیواری در آمد: دنگ دنگ

تا ضرب هشتم تمام بشود، آقای تنبل فقط توانست نیم غلٹی بزند. در همان حال خواب دید که از جایش بلند شد و مثل یک کارگر دست به آچار یک راست رفت سراغ شیر دستشویی. هیچ کاری نداشت. با دو تا پیچ و یک واشر کارش را ساخت.

حالا باید یک سری به بانک می زد و پول اجاره را به حساب صاحب خانه می ریخت. بعد... ای داد! داشت یادش می رفت، کارگرها منتظر چسب بودند. از کوچه های فرعی مثل برق و باد گذشت و ماشین را جلوی مغازه ی رنگ و چسب فروشی نگه داشت. دوتا دبه ی بزرگ چسب خرید و مثل قرقی خودش را به کارگاهش رساند. همه چیز عالی بود.

زینگ ... ساعت شماطه دار جلوی آینه شروع کرد به لرزیدن و چکش روی سرش آن قدر خودش را به چپ و راست کوبید تا کواکش تمام شد.

آقای تنبل فقط لحظه ای چشمش را باز کرد. ساعت نه بود. با بی حالی گفت: ااوووم م م و قبل از آنکه اومش تمام بشود، خوابش برد.

زندگی آرام و شیرین ادامه داشت. آقای تنبل توی خواب، یک لیوان چای تازه دم را با لقمه ی نان و عسل سر می کشید که صدای دنگ دنگ پاندول دوازده بار توی اتاق پیچید و بعد بوم ... فیش ش ش چیزی ترکید.

آقای تنبل چشم باز کرد و خودش را توی استخر پر از آب دید. شیر دستشویی ترکیده بود و آب با فشار به در و دیوار اتاق می پاشید. آقای تنبل حالا می توانست یک شنای درست و حسابی بکند.

مهري ماهوتی_سروش کودکان